

## سوره «اخلاص» (۱۱۲)

### ارتباط با سوره قبل

چهار سوره: کافرون، اخلاص، فلق وناس که در انتهای قرآن قرار گرفته و همگی با فعل امر «قل» آغاز می شوند، مجموعه مرتبط و منسجمی را تشکیل می دهند که در عین استقلال، اتصال ظریفی با یکدیگر دارند. البته بین سوره کافرون (اولین سوره از این مجموعه که با فعل «قل» شروع می شود) و سوره اخلاص، سوره های نصر و تبت قرار گرفته اند که در اتصال ظاهری این چهار سوره رخنه ای ایجاد کرده اند، ولی اگر به مضمون و محتوای سوره های فوق الذکر دقت کنیم، پیوند معنوی مشترکی را می توانیم بیابیم. در این میان دو سوره نصر و تبت عنوان تبصره و «جمله معترضه» ای را پیدا کرده اند که به شکل پُرانتز در وسط این دو سوره باز شده، سرنوشت نهائی و عاقبت تلاشهای پیامبر و مؤمنین را از یک طرف و سرانجام کافران را از طرف دیگر نشان می دهند. توضیح اینکه در سوره «نصر» از یاری الهی و پیروزی مؤمنان و داخل شدن فوج مردم در دین خدا، به عنوان نتیجه نهائی، خبر می دهد و در سوره «تبت» از کوتاه شدن دست آتش افروزانی همچون ابی لهب و بی نتیجه ماندن نیروهای بکاررفته در مسیر کفر. به این ترتیب معلوم می شود که چرا در بین دو سوره ای که یکی جبهه کافران را مخاطب قرار می دهد (قل یا ایها الکافرون...) و دیگری جبهه مؤمنان را (قل هو الله احد)، مقصد نهائی و سرانجام هر دو جبهه تبیین گشته است. بنابر این چنین بنظر می رسد که سوره اخلاص در واقع ادامه منطقی و دنباله طبیعی سوره کافرون بشمار می رود. با این تفاوت که سوره کافرون از بعد سلبی و موضع منفی با انحراف در عبادت برخوردار کرده و «شُرک» را مورد حمله قرار داده، (قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون)، و سوره اخلاص از بعد ایجابی و موضع مثبت راه نجات را نشان می دهد و توحید در عبادت

را مطرح می‌سازد (قل هو الله احد...).

گذشته از ارتباط روشنی که این سوره با سوره کافرون و بقیه سوره‌های پیرامون خود دارد، با سوره تبت نیز که قبل از آن قرار گرفته، در یک راستا قرار دارد، بطوریکه مواضع اصولی و موازین خالص توحیدی آن بگونه‌ای پاسخ ترهات و تبلیغات ابولهبی بشمار می‌رود و شیوه مقابله موحدین را در برابر تلاشهای مشرکین نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

### پیام سوره

ما در نمازهای پنجگانه خود عادت کرده‌ایم همواره سوره اخلاص را پس از سوره حمد (که ثابت است) قرائت نمائیم. به این ترتیب روزانه ده بار الفاظ آنرا تکرار می‌نمائیم بدون آنکه در نفس خود پیامهائی را که پس از فرمان «قل» آمده است مرور نمائیم. البته قرائت یک سوره (یا آیاتی از آن) پس از سوره حمد انتخابی و اختیاری است، با وجود این، اکثریت غالب ما همواره سوره اخلاص را برمی‌گزینیم. اگر هم خواسته باشید دلیل آنرا پیرسید جوابی جز اینکه عادت کرده‌ایم، چون مختصر و کوتاه است، مگر می‌شود غیر از آنرا خواند؟ و از این قبیل از بیشتر مردم نمی‌شنوید. اما دراصل، انتخاب این سوره بدلیل توصیه‌های مؤکد و مکرر پیامبر اکرم (ص) و ائمه هدی (ع) بوده است. بطوریکه درباره هیچ سوره‌ای به اندازه این سوره حدیث و روایت نقل نشده و ارزش آنرا به دلیل مبانی توحیدی اش برابر ثلث قرآن (که درباره توحید است) قرار داده‌اند. در شأن این سوره از حضرت صادق (ع) نقل شده است که هر کس در نمازهای یومیه خود (یا در طول هفته) حداقل یکبار این سوره را نخواند به او گفته شود ای بنده خدا تو از نمازگزاران نیستی!

توصیه‌های مؤکد فوق این سؤال را در ذهن مطرح می‌نماید که مگر ما به چند خدائی معتقد هستیم و یا در معرض چنین انحرافی هستیم که باید مکرر بر خود تلقین نمائیم «قل هو الله احد»؟... با پیشرفت‌های علمی و رشد عقلی بشر امروزه بت پرستی و اعتقاد به ارباب انواع از بیشتر نقاط زمین رخت بر بسته است چه رسد به جوامع اسلامی، مگر ما خدا را خالی و خلل پذیر و نیازمند می‌دانیم که باید بگوئیم «الله الصمد»؟ مهمتر اینکه کدام مسلمانی

۱. مرحوم طالقانی (ره) در ارتباط این دو سوره می‌نویسد: این اعلام جامع و خالص توحید و اخلاص - قل هو الله احد، که بعد از سوره نصر و تبت و در اواخر قرآن قرار داده شده، شاید اشاره به این واقعیت داشته باشد که برای عامه مردم، محیط مساعد دریافت و ایمان به چنین توحید عالی، پس از دلائل و براهین و تربیت مقدماتی و ایجاد محیط بازفکری «قل یا ایها الکافرون» و پیروزی داعیان توحید و شکست و درهم شکستن بت تراشان و بتها «اذا جاء نصر الله والفتح...» و کوتاه شدن دست آتش افروزان: «تبت ید ابا لهب»، فراهم می‌شود (پرتوی از قرآن ص ۳۰۴)

تاکنون ادعا کرده است که خدا زائیده شده یا می‌زاید که همگان باید این اصل را مرتباً متذکر باشند که «لم یلد و لم یولد»؛ و علاوه بر آن، مگر ما در معرض همسر و همتا و همانند قائل شدن برای خدا هستیم که هر روز بر خود تلقین می‌نمائیم «و لم یکن له کفو احد»؟... ملاحظه می‌نمائید سئوالات فوق پاسخهایی می‌طلبد که باید در جستجوی آن بود. اگرچه کسانی را اعتقاد بر این است که این آیات مربوط به بت پرستان معاصر پیامبر و ناظر به مشرکین گذشته است و ارتباطی با مسلمانان ندارد! در این صورت سؤال دیگری مطرح می‌شود که اگر ربطی به ما نداشته باشد و جز شرح اعتقادات انحرافی مردمی در گذشته تاریخ، پیامی برای زندگی امروز ما ندارد چرا درباره آن بیش از سایر سوره‌ها توصیه شده است؟

حقیقت امر این است که پیام این سوره اصلی‌ترین و اساسی‌ترین پیام قرآن است که هم امروز بیش از گذشته و بیش از زمان پیامبر (ص) معنا و مصداق و موضوعیت دارد! چرا که شرک پیچیده‌تر و نامرئی‌تر از گذشته شده و انواع و اشکال متنوع‌تری پیدا کرده است و نیاز دائمی ما به تکرار و تلقین تذکرات این سوره نیز بیشتر گشته است. اما باید بجای قالب کلمات و الفاظ، روح معانی و مفاهیم آنرا دریافت. باید دید مشرکین گذشته براساس چه فلسفه و دیدگاهی به چنان نظریاتی رسیده بودند و اعمال خود را با چه میزانی توجیه می‌کردند و چگونه در عبادت خدای یکتا دچار شرک می‌شدند؟ آیا مبانی آن افکار و معتقدات منسوخ و منتفی شده یا ریشه‌های آن هنوز باقی است و تنه‌های تنومند و شاخ و برگهای گسترده‌ای از آن منشعب شده است؟ در اینصورت ابتدا باید باجمال، اعتقادات مشرکین را آنطور که قرآن توصیف کرده مورد نظر قرار دهیم.

### اعترافات مشرکین

معمولاً چنین تصور می‌شود که مشرکین منکر وجود خدا بودند و بت‌ها را خالق خود می‌دانستند، درحالیکه نه مشرکین معاصر پیامبر اسلام و نه مشرکین معاصر هیچ پیامبری منکر وجود خدا نبوده‌اند! همه حرف پیامبران بر سر توحید یعنی یکتاپرستی و نفی نقش بالذات الهه و ارباب متفرق بوده است. آنها همواره «لاتعبدوا الا الله» می‌گفتند و اخلاص در عبادت را مطرح می‌کردند. درحالیکه مشرکین با قیاس به نفس بشری، خداوند را همچون پادشاه و خود را همچون رعیتی تصور می‌کردند که امکان دسترسی و ارتباط با شاه را مطلقاً ندارند و فرامین او را در سلسله مراتب کشوری از طریق ژاندارم و کارمند دولت باید دریافت نمایند. آنها خدا را «رب الارباب» یعنی پروردگار فرشتگان می‌دانستند و معتقد

بودند در شأن شاه نیست که مستقیماً با رعیت سخن بگوید و اوامر از طریق وزرا و امراء و اشراف بتدریج به آحاد ملت می‌رسد، شأن «الله» نیز اجل از دخالت در عالم انسانها است و او از طریق واسطه‌هایی (ملائک جن‌ها، سلطان ظل‌الله، قدیسین) اوامر خود را به انسانها می‌رساند. «الله» ارباب آنها و آنها ارباب ما هستند که باید آنها را عبادت و اطاعت کنیم تا وسیله تقرب ما به «الله» شوند<sup>۱</sup>

در سوره «زمر» (آیه چهارم) استدلال کسانی را که به غیر از خدا اولیائی می‌گیرند چنین نقل می‌کند: «ما اینها را عبادت نمی‌کنیم مگر به این منظور که وسیله تقرب ما بسوی «الله» گردند!» (والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفی...)

اگر هم سر بر آستان غیر خدا می‌سائیدند و احساس تعبد به غیر خدا می‌ورزیدند آنها را «شفیع» خود نزد خدا می‌دانستند:

۱۸/۱۰ - و يعبدون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم و يقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله  
 آنها خدا را «اللهم» خطاب می‌کردند<sup>۲</sup> و به الوهیت مطلقه او اذعان داشتند. از این گذشته، خالقیت، رازقیت، مالکیت، علم و عزت او را نیز قبول داشتند و این اصول را از مبانی اعتقادی خود می‌شمردند! گرچه این امر بنظر کسانی که مشرکین را منکر خدا می‌دانند عجیب می‌آید، ولی آیات زیر که به شکل سؤال و جواب، خطاب به پیامبر نازل شده، چنین باورهائی را در اندیشه مشرکین بیان می‌نماید.

الف - اعتقاد به خالقیت خدا (خلقت آسمانها و زمین و انسانها) و تسخیر خورشید و ماه

۶۱/۲۹ - و لئن سألتهم من خلق السموات والارض و سخر الشمس و القمر ليقولن الله

۳۸/۳۹ - و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله

۹/۴۳ - و لئن سألتهم من خلق السموات والارض ليقولن خلقهن العزيز العليم.

۸۸/۴۳ - و لئن سألتهم من خلقهم ليقولن الله فانی یؤفکون

۱. به شرح ضمیمه (۱) و (۲) مراجعه نمائید.

۲. انفال ۳۲- و اذ قالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء...

ب- رازقیت، مالکیت، حیات بخشی، تدبیر امر

۶۳/۲۹- و لئن سألتهم من نزل من السماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها ليقولن الله...

۳۱/۱۰- قل من یرزقکم من السماء والارض،

امن یملک السمع والابصار،

و من یرج الحی من المیت و یرج المیت من الحی،

و من یدبر الامر؟

فسیقولون الله فقل افلا تتقون

ج- مالکیت زمین و موجودات آن

۸۳/۲۱- قل لمن الارض و من فیها ان کنتم تعلمون؟ سیقولون لله قل افلا تذکرون

د- ربوبیت آسمانهای هفتگانه و ربوبیت عرش عظیم

۸۴/۲۱- قل من رب السموات السبع و رب العرش العظیم؟ سیقولون لله قل افلا تعقلون.

ر- مالکیت همه هستی و پناه دهنده گی

۸۵/۲۱- قل من بیده ملکوت کل شیء و هو یجیر و لا یجار علیه ان کنتم تعلمون؟

سیقولون لله قل فانی تسحرون

خلاصه آنکه مشرکین به مبانی و اصولی از خداشناسی اعتراف داشتند که شاید بسیاری از مدعیان مسلمانی ما درک درستی از آنها نداشته باشند!... اکنون این سؤال مطرح می شود که اگر آنها معتقد به «الله» و معترف به خالقیت، مالکیت، رازقیت و علم و قدرت و عزت و ... خدا بوده اند، پس اشکال مسئله و ایراد و اعتراض به آنها به چه دلیل و از چه نظری است؟

میان توحید و شرک مرز ظریفی است که ندیده گرفتن آن موجب خروج از محدوده ایمان می گردد. این مرز همان «ربوبیت» است که مشرکین درعین آنکه خدا را رب الارباب می دانستند و به ربوبیت او در آسمانها و عرش عظیم اعتراف داشتند (انبیاء ۸۴)، چنین نقشی را در عالم انسانها، بدلیل قیاس به نفس بشری برای خدا قائل نبودند، همانطور که گفته شد آنها شأن پروردگار را اجل از آن می دانستند که مانند پادشاهی که بخواهد در زندگی رعیت دخالت کند، در عالم انسانها نظارت و مدیریت نماید. چنین می پنداشتند که خداوند تدبیر امور انسانها را به کارگزارانی سپرده است و خود تنها به امور مهمتر مربوط به خدایان و ارباب کوچکتر می پردازد! بنابر این وظیفه خود می دانستند بجای خدا به آنها توسل جویند و شفاعت و وساطت آنها را طلب نمایند تا وسیله تقرب ایشان بسوی «الله»

گردند! اما از آنجائیکه کارگزاران مذکور را فرشتگانی نادیدنی می دانستند، برای آنکه توده مردم بتوانند با آنها ارتباط برقرار نمایند، بت هائی سنگی یا چوبی به عنوان نشانه و سمبل فرشتگان می ساختند. گرچه «عوام الناس» مشرکین همین بت ها را عبادت می کردند و از آنها حاجت می خواستند، ولی در فلسفه شرک و نزد خواص آنها «بت» اصالت و عنوانی نداشته است<sup>۱</sup>. اصولاً توده مردم عادت دارند چیزی را از نزدیک لمس کنند و آنرا ببینند و درک کنند تا به آن ایمان بیاورند و ارزش های متعالی معنوی را در قالب های تنگ بینش خود مسخ و محدود می نمایند.

البته بجز بت ها که به نشانه فرشتگان یا خدایانی (الهه) در آسمانها و زمین ساخته می شدند و ربوبیت (اداره عالم انسانها و تدبیر و تمشیت امور) به آنها نسبت داده می شد، برحسب زمانها و مکانهای مختلف، چنین نقشی برای فراعنه و سلاطین (به عنوان فره ایزدی یا ظل الله)، قدیسن و روحانیون و حتی انبیاء پاک و منزّه الهی (در فلسفه تثلیث) قائل می شدند! بطوریکه عملاً بجای خدا آنها را مؤثر و مدبر در حیات و ممات خود می دانستند و نسبت به آنها احساس تذلل و تعبد می کردند.

فرعون که کوس «انا ربکم الا علی» سر می داد و با تمسخر به موسی و هارون کنایه «فمن ربکما یا موسی» می زد، «الله» را انکار نمی کرد و به خدایان مردم معتقد بود (و گویا خود متولی بتخانه هم بود) و کسی از کلام او تلقی ادعای خالقیت و الوهیت نمی کرد، و اصولاً محور دعوای او با حضرت موسی یکسره بر سر «رب» (صاحب اختیاری، سروری، بزرگی، سیادت و آقائی) بود و اختلافی بر سر وجود خدا نداشت.

همچنین «احبار و رهبان» که قرآن، مسیحیان را بدلیل «ارباب» گرفتن آنها مذمت می کند (اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله)، هرگز ادعای خدائی نداشتند. امام صادق (ع) در توضیح این آیه می فرماید:

«بخدا قسم احبار و رهبان یهود و نصاری را به پرستش خود نمی خواندند و به فرضی هم که می خواندند یهود و نصاری هرگز قبول نمی کردند و لکن کاری کردند و یهود و

۱. مرحوم علامه طباطبائی (ره) در تفسیر المیزان ذیل آیه ۲۳ سوره نوح (وقالوا لاتذرنا الهتکم ولا تذرنا ودا ولا سواعا ولا یغوث و یعوق و نسر) (قسمت روائی صفحه ۱۸۲) درباره تاریخچه پیدایش پنج بت بزرگی که بیاد پنج تن از شخصیت های بزرگ آن روزگار ساخته شده بود چنین می نویسد: «این اسماء قبلاً اسامی مردانی صالح از قوم نوح بوده، وقتی آنها از دنیا رفتند شیطان به بازماندگانشان وحی کرد که در مجلسی که ایشان جلسه داشتند مجسمه هائی نصب کنید و نام ایشانرا بر سر آن مجسمه ها بگذارید، مردم هم این کار را کردند، ولی آن مجسمه ها را نمی پرستیدند تا آن نسل منقرض شد و نسل بعدی روی کار آمد و چون علم نسل قبلی را نداشتند مجسمه ها مورد پرستش قرار گرفتند.»

نصاری هم کاری را از ایشان قبول کردند که لازمه پرستش بود و آن این بود که عده‌ای از محرّمات را برایشان حلال و عده‌ای از حلالها را برآنان حرام نمودند و ایشان هم پذیرفتند. پس یهود و نصاری بدون اینکه خودشان متوجه باشند احبار و رهبان خود را پرستیدند»<sup>۱</sup>

به این ترتیب معنای «رب» برخلاف آنچه در عرف شناخته شده، خداوندی و خالقیت نیست، همانطور که به مردخانه بدلیل سرپرستی و تدبیر امور و سیطره و سیادت بر خانواده «رب‌البیت» می‌گویند، به خداوند نیز بدلیل آنکه گرداننده تمامی عالم وجود و سرور و سید و سازمانده حیات انسانها است «رب» گفته می‌شود. نتیجه ربوبیت او تربیت موجودات و رشد و کمال آنها می‌باشد. و همانطور که ذکر گردید مشرکین این نوع دخالت خداوند را در عالم انسانها براساس نظریه محدود خود قبول نداشتند و شریکانی برای خدا قائل می‌شدند که چنین امور بی‌اهمیتی! را باید عهده‌دار باشند!

مشرکین نه تنها «ربوبیت»، بلکه «رحمانیت» خدا را نیز که سرچشمه و علت تدبیر و رسیدگی به امور مخلوقات می‌باشد انکار می‌کردند. آنها دلیلی نمی‌دیدند که خالق هستی لایزال بر آنچه خلق کرده نظاره داشته باشد و برآن افاضه رحمت نماید. در دیدگاه مشرکین نقش خداوند در زندگی انسانها در همان مرحله خلق ختم می‌گردید و رابطه انسان با خدا غیرممکن شمرده می‌شد، درحالیکه در دیدگاه توحیدی نقش خدا مستمر و دائمی است و بندگان لاینقطع در معرض انوار رحمت او هستند و ممکن نیست حتی لحظه‌ای این فیض فراموش شود. نتیجه چنین اعتقادی اولاً حاضر و ناظر دانستن خدا در کلیه شئون و شرایط زندگی و توکل و توسل به اوست، ثانیاً مساوی دانستن بندگان در برخورداری از مواهب خالق مشترک. چرا که معنای «رحمانیت» رحمت عام و جهان شمول خدا است (برخلاف «رحیم» بودن او که عنایت به رحمت خاص دارد) و همه بندگان را صرفنظر از رنگ و جنسیت و طبقه و درجه و... دربرمی‌گیرد.

آیات ذیل انکار رحمانیت را از طرف مشرکین (علیرغم اعتقاد به الله) نشان می‌دهد.

انبیاء (۳۶) اهدا الذی یذکر الهتکم و هم بذکر الرحمن هم کافرون.

زخرف (۳۶) و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً...

مریم (۶۹) ثم لنزعن من کل شیعة ایهم علی الرحمن عتیاً.

طه (۹۰) ان ربکم الرحمن فاتبعونی و اطیعوا امری.

اسراء (۱۱۰) قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن...

۱. تفسیر المیزان جلد ۱۸ صفحه ۹۹ ذیل آیه ۳۱ سوره توبه.

رعد (۳۰) ... و هم یکفرون بالرحمن  
 ملک (۲۹) قل هو الرحمن آما به و علیه توکلنا...  
 فرقان (۶۰) و اذا قيل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ما للرحمن...

### نتایج نظری انکار ربوبیت و رحمانیت خدا در عالم انسانها

وقتی دست تدبیر خدا در صحنه زندگی انسان نادیده گرفته شد و حضور و شهود و نظارت او انکار گردید، بطور طبیعی و منطقی، حساب و کتاب و مسئولیت و تعهد انسان در قبال خالق و خلق او انکار می گردد و انسان همچون حیوان افسار گسیخته ای یله ورها می شود. وقتی مسئولیت نفی گردید، منطقاً جزا و عقاب و «یوم الدینی» که هر کس باید به نتیجه اعمالش برسد منتفی می گردد. و هنگامیکه رابطه سرنوشت انسان با مکتوباتش مورد انکار قرار گرفت اصلاً راهنمایی و هدایت و تربیت و ارشاد انسان بی معنی جلوه می کند. به این ترتیب انحراف از توحید و انکار «ربوبیت» مستقیماً به انکار دو اصل اساسی دیگر یعنی نبوت (پیامبری، کتاب و هدایت) و قیامت (روز جزا) می انجامد و به این ترتیب توحید در رأس مثلثی قرار می گیرد که تغییر زاویه آن زوایای دیگر را نیز تغییر می دهد.

مشرکین از آنجائیکه ارتباط انسان با خدا را محال می شمردند، از «بشر» بودن رسولان خدا تعجب می کردند و می گفتند: اگر خدا می خواست کسی را برای هدایت انسانها بفرستد حتماً فرشته ای را برای این مأموریت برمی گزید. <sup>۱</sup> و از آنجائیکه مراقبت و محافظت خدا را بر جزئیات اعمال خود، در مقایسه شاه و رعیت، دون شأن او می دانستند، مسئولیتی در برابر گفتار و کردار خود نمی شناختند و از اینکه اعمال آنها ثبت و ضبط شود و روزی باید جوابگوی آن باشند با تمسخر و تعجب یاد می کردند. قرآن عمدتاً تکذیب آنها را به «یوم الدین» که روز رسیدگی به اعمال است نقل کرده است، گویا قیامت و بعثت و ابعاد دیگر آن روز عظیم برای آنها اصلاً مطرح نبوده و در قرآن اشاره ای به تکذیب این موارد (بجز یوم الفصل) نشده است. <sup>۲</sup>

### نتایج عملی انکار توحید

عدم اعتقاد به امکان ارتباط مستقیم انسان با خدا و ناباوری افاضه دائمی رحمت

۱. مؤنون ۲۴- فقال الملاء الذین کفروا من قومه ما هذا الا بشر مثکم یریدان یتفضل علیکم ولو شاء الله لانزل مثلک  
 ما سمعنا بهذا فی ابائنا الاولین



پروردگار به تک تک انسانها، نتایجی را ببار می آورد که ذیلاً به مهمترین آنها اشاره میکنیم:

۱- عبادت من دون الله - معنای عبادت هموار کردن نفس و تسلیم آن در برابر معبود است. مشرکین از آنجائیکه الهه و ارباب متفرق را مؤثر در زندگی خود می شناختند و در جلب منفعت و دفع ضرر به آنها پناهنده می شدند، در برابر همانها رام و تسلیم و خاشع و خاضع می گشتند و نفس خود را خوار و ذلیل در برابر همانها می کردند. اگر در قرآن گفته شده «لا تعبدوا الشیطان»، نباید تصور کرد که ما از پرستش شیطان برحذر شده ایم! چرا که بنظر نمی رسد کسی شیطان پرست باشد! عبادت شیطان همان رام و تسلیم شدن به وسوسه ها و تحریکات او است و مشرکین نیز عبادتشان به درگاه بت ها، نه پرستش آنها، که اظهار ذلت به خاطر تقرب به خدا بود (ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی).

۲- شفاعت الهه و ارباب - وقتی بشر نتواند با خدا ارتباط برقرار کند و از او کسب فیض و فضل نماید، چاره ای نمی ماند جز آنکه در قالب پندارهای پدیدآمده از پارتی بازیهای دنیائی، دنبال شفیع و واسطه بگردد تا نزد خدا برای او کارگشائی نمایند. اینجاست که می بینیم اگر سر بر آستان بت ها خم می کردند، آنها را شفیعان خود نزد خدا می دانستند (هؤلاء شفعاؤنا عندالله) و امید داشتند با وساطت آنها مصیبت و گرفتاریشان برطرف گشته منفعتی عایدشان گردد.

گرچه مسئله «شفاعت» و نقش عوامل یا انسانهای دیگر در سرنوشت دنیائی و اخروی انسان موردانکار قرآن نیست، ولی فرق است میان شفاعت توحیدی که این عمل را در چارچوب تدبیر الهی منحصر به خدا می داند و نقش عوامل دیگر را نه به دلیل جهل و بی اطلاعی خدا از اعمال دیگران، که در راستای «اذن» او می شمارد، با شفاعت مشرکانه که استقلال بالذات برای شفیعان، خارج از قانونمندی رابطه مستقیم عمل انسان با سرنوشتش قائل بودند. شفاعت موردانتظار مشرکان به گونه ای است که گویا خداوند اطلاعی از عمل نیک بنده گناهکار ندارد و باید شخص یا فرشته مقربیی در این مورد وساطت و به اصطلاح پارتی بازی نماید.

۳- خواندن «من دون الله» - طبیعی است که وقتی انسان چشم امید به معبود دیگری بجز خدا داشته باشد، خواه فرعون، خواه فرشته یا احبار و رهبان، همان را می خواند و «دعا» و درخواستش به هنگام گرفتاریها متوجه همو می شود. اینجاست که قرآن کسانی را که غیر خدا را می خوانند (یدعون من دون الله)، مذمت می نماید و اعلام می نماید: «کسانیرا که بجز خدا می خوانند، آنها هرگز مالک شفاعتی نیستند» (و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعه...)

۴- توسل به غیر خدا - متوسل شدن به عاملی برای نجات، یا بهره‌مندی از نتایج دیگر، انحراف از توحید است. در قرآن دوبار کلمه «وسیله» آمده است که در اولی با تشویق به جستجوی وسیله، تلویحاً جهاد را به عنوان مؤثرترین وسیله معرفی کرده است: (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله وجاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون)<sup>۱</sup> و در دومی بدنبال ذکر فضیلت بعضی از پیامبران نسبت به بعضی دیگر، خطاب به کسانی که برای رفع گرفتاریها و تغییر و تحول در اوضاع خود، کسان دیگری را غیر خدا می‌خوانند و برای آنها نقش و نفوذی گمان می‌برند، تأکید می‌نماید: «آنهائی که شما می‌خوانید، (خودشان) در جستجوی وسیله‌ای بسوی خدا هستند تا در تقرب بسوی او بر یکدیگر پیشی گیرند و آنها رحمت او را امید دارند و از عذاب او می‌ترسند:

ولقد فضلنا بعض النبیین علی بعض و اتینا داود زبوراً،  
قل ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم و لا تحویلاً، اولئک الذین  
یدعون یتغون الی ربهم الوسیله ایهم اقرب ویرجون رحمته ویخافون عذابه... (اسراء ۵۷)

آیه فوق این اعتقاد مسیحیان را که عیسی (ع) مصلوب شد تا گناهان ما را بازخرد نماید و شفیع ما به درگاه خدا باشد، بنابر این باید متوسل به او شویم و از او درخواست شفاعت نماییم، آشکارا رد می‌کند. انبیاء الهی (علیهم السلام) خود در جستجوی وسیله‌ای برای تقرب به خدا و جلب رحمت و مغفرت او بوده‌اند، چگونه بنده خدا مجاز است «بجای خدا» متوسل به آنها شود و از عذاب خدا در امان ماند؟

توسل هرکس به عمل خودش است و اگر هم توسل به انبیاء (ع) در احادیث و روایات توصیه شده است، از باب پیروی از آنها و گام گذاشتن در راهی است که پیموده‌اند. در اینصورت اگر کسی برآستی آنها را «اسوه» خود قرار دهد و عملاً از آنان تبعیت نماید، گوئی وسیله‌ای را برای تقرب بسوی خدا مورد استفاده قرار داده است. این توسلی توحیدی است که استقلال برای عوامل و وسائل دیگر خارج از مشیت خدا قائل نمی‌باشد و اگر هم به بندگان برگزیده او توجهی می‌کند نه در عرض «الله»، که در طول بندگی او می‌باشد.

✱

### نتیجه‌گیری و عبرت‌آموزی

با توجه به آنچه در اوراق گذشته در باب اعتقادات و عملکرد مشرکین و مبانی فلسفی شرک گفته شد، اینک می‌توانیم بار دیگر آیات سوره اخلاص را قرائت کرده و با نصب العین

قراردادن معانی و مقاصد اساسی آن، مقایسه‌ای منصفانه میان شیوه زندگی و آداب و سننی که به گمان مذهب حقه الهی، به آن پایبند شده‌ایم، با آنچه مشرکین انجام می‌دادند بنمائیم و فاصله خود را با دین خالص الهی و توحید ابراهیمی اندازه بگیریم. ببینیم تا چه حد در عبادت، توسل، دعا و شفاعت راه توحید می‌پیمائیم و تا کجا به لغزشگاه شرک سقوط کرده‌ایم، آیا تعبدمان نسبت به خدا است یا سر بر آستان اشخاص خم کرده‌ایم و نفس خود را تسلیم منویات ملوکانه و فتاوی مرادهای متفرق نموده‌ایم؟ آیا به خدا متوسل می‌شویم و به او توکل می‌کنیم یا در جستجوی وسیله‌ای هستیم که مثل آدمهای فرصت طلب و زرنگ میان بر زده و بدون زحمت و مایه گذاشتن، دست به دامن اهل توصیه می‌شویم؟ آیا خالصانه خدا را می‌خوانیم و عزت و حمد را مختص او می‌دانیم یا با ستایش و ثنای غلوآمیز دیگران و عزت و احترام قائل شدن افراطی برای آنان به تحسین و تمکینشان کردن می‌نهییم؟ و بالاخره آیا همچون امام الموحدین امیرالمومنین (ع)، شفاعت و توسل را، آنچنان که در دعای کمیل راه توحیدی آنرا نشان داده (اتوسل الیک بر ربوبیتک و استشفع بک الی نفسک)، مختص خدا می‌دانیم یا اصالت و استقلال ذاتی در این امور برای بزرگان دین قائل هستیم؟

ما هر روز در نمازهای پنجگانه خود ده بار با خداوند پیمان می‌بندیم که «ایاک نعبد و ایاک نستعین»، و تأکید و تصریح می‌نمائیم که منحصراً نسبت به او تعبد (تسلیم نفس برای اطاعت و پیروی) خواهیم داشت و تنها از او یاری می‌طلبیم. وجدان خود را قاضی قرار می‌دهیم تا حکم کند چه اندازه در این ادعا صداقت بخرج داده‌ایم. آیا در «ایاک» الا و استثنائی هم وجود دارد که بتوان از قاعده کلی تخلف کرد و توجیه و تفسیر نمود؟

می‌دانیم مشرکین منکر «الله» نبودند، بلکه ربوبیت و رحمانیت او را نسبت به عالم انسانها منکر می‌شدند. برآستی چه فرق است میان مدعیان خداپرستی و مسلمانی امروز که همچون نصاری «احبار و رهبان» خود را «ارباب» گرفته‌اند و سرسپرده و مقلد آنها در هر حلال و حرامی شده و به «ارباب متفرقون» بجای «الله واحد» خضوع می‌کنند، با مشرکینی که در گذشته‌های تاریخ «ربوبیت» عالم انسانها را تفویض شده به کارگزارانی در دستگاه الهی تصور می‌کردند؟ کسی که «الله» را عملاً (نه منحصراً در باورهای اعتقادی) «رب» خود بداند، ارباب زر و زور و تزویر را سرور و سالار و سید خود نمی‌شناسد، نه از آنها می‌ترسد و نه به آنها امید می‌بندد.

کسی که «الله» را با صفت رحمن شناسد، امتیازی برای خود یا صنف و طبقه‌اش، فوق

بقیه بندگان، قائل نمی‌شود و همگان را در زیر انوار بیکران رحمت الهی مساوی و برادر می‌بیند، در اینصورت استعلا و استکبار و استثمار از دل آدمی زائل می‌گردد و تسلیم مشیت حکیمانه پروردگار می‌شود.

خداوند همه گناهان را می‌آمرزد، بجز شرک، که شرک آفت ایمان و عقل آدمی است، همینکه کوچکترین ناخالصی در دین بنده‌ای وارد شد، بتدریج همچون خوره، اندام ایمان او را مسخ می‌کند و دینش را تباه می‌سازد. چرا که بشر همین که به دستگیره‌ای محسوس و ملموس دست یافت به آن می‌چسبد و از آنچه نامحسوس و نادیدنی و غیرقابل آزمایش و اندازه‌گیری است دست می‌کشد، به گوساله سامری دل می‌بندد و پروردگار نجات‌دهنده خود از چنگ فرعون را فراموش می‌کند. این همه که در قرآن به پیامبر (و به مسلمین) فرمان داده شده خدا را «خالصانه» عبادت کنند (فاعبدالله مخلصاً له الدين، الا الله الدين الخالص... قل انى امرت ان اعبده الله مخلصاً له الدين) برای همین است که از انواع شرک و غلو اجتناب نمایند. برآستی تاجه حد در جامعه اسلامی ما کتاب الهی میزان مراجعه مردم و مسئولین در مراجعات و مشکلات و تاجه حد رسول خدا «اسوه» و الگو شاهد می‌باشد؟ در مساجد و کانونهای مقدس ما قرآن بیشتر خوانده می‌شود یا کتب دیگر؟

آیا چنین بی‌اعتنائی و اعراضی انکار عملی هدایت و کتاب و نبوت نیست؟

سوره قل هو الله... از این نظر «اخلاص» نامیده شده که راه خالص شدن از انواع شرک و ریا و نفاق را می‌آموزد، از این نظر «توحید» نامیده شده که اصول جامع توحید را تبیین می‌نماید. آنرا سوره «الاساس» شمرده‌اند که نشئت گرفتن اساس هستی را از اسماء و صفات احدیت نشان می‌دهد و بالاخره به آن «نسبه الرب» گفته‌اند که گره اصلی شرک را که در انحراف از ایمان آگاهانه به نقش «رب» و طریق ارتباط مخلوق با خالق است می‌گشاید.

بار دیگر آیات کوتاه این سوره را قرائت می‌کنیم. با ایمان و اعتقادی عمیق و آگاهانه می‌خوانیم «قل هو الله احد»، بگذار کسانی که همچون مشرکین معاصر پیامبر از شنیدن یکتائی خدا مشمز می‌شدند (زمر ۴۵ - و اذا ذكر الله وحده اشمزت قلوب الذين لا يؤمنون بالاخره) از این کار برآشوبند. پس از آن خدا را به صفت «صمد» یاد می‌کنیم: الله الصمد، خدا از هیچ بابت خالی و خلل‌پذیر نیست که بتوان برای او کمال و رشدی تصور کرد و نقص و نقصانی قائل شد. او هستی و کمال مطلق و سرشار از قدرت و حیات و علم است. آنگاه می‌خوانیم: «لم يلد و لم يولد» و او را از تجزیه و توالد و تقسیم و تفکیک که از مختصات مخلوقات است منزّه می‌شماریم.

در ذات و صفات او تغییر و تأثیری حادث نمی‌شود و فعل و انفعالی بر او صورت

نمی‌گیرد. بنابراین این احدی را نمی‌توان در کوچکترین بخشی از آنچه مربوط به خداست شریک ساخت و مقامی فوق انسانی برای بنده‌ای از بندگان قائل شد. و سرانجام سوره را با این کلام خاتمه می‌دهیم که: «و لم یکن له کفواً احداً». وقتی ربوبیت او مطلق و گسترده بر همه عالمین باشد (رب العالمین)، و موجودات تماماً در پرتو رحمت او حیات و حرکت یافته باشند، دلیلی ندارد تصور کنیم خداوند اداره و تدبیر جزئی از اجزاء این نظام حیرت‌آور و هماهنگ را واگذار به کسی کرده باشد و سلسله مراتبی برای افاضه خیر و رحمت، جز از طریق اسباب و علل قائل گشته باشد. تصور بسیاری از مردم درباره خدا و خلق، تصور پادشاه و رعیت است که جز از طریق کارگزاران و عوامل اجرایی ارتباطی با یکدیگر ندارند. اما خداوند آنچنان پادشاهی است که مستقیماً و در آن واحد با تک تک بندگان خود ارتباط دارد، و آنها را دعوت کرده است بدون واسطه و حاجب مستقیماً او را بخوانند و در اینصورت اجابت دعوت آنانرا نیز (برخلاف پادشاهان) ضمانت کرده است:

و اذا سئلك عبادى عنى فانى قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان فليستجيبوا لى و ليؤمنوا بى لعلمهم یرشدون

\* \* \*

ضمیمه (۱) آیاتی که اعتقادات مشرکین را در زمینه فرزند خدا شمردن فرشتگان و نقش قائل شدن برای آنها و جن‌ها در تدبیر عالم انسانها، مؤنث شمردن ملائک، الهه پرستی و... نشان می‌دهد:

انعام (۱۱۰ تا ۱۱۳) - و جعلوا لله شركاء الجن و خلقهم و خرقوا له بنین و بنات

بغیر علم سبحانه و تعالی عما یصفون

بسیح السموات و الارض ائی یکون له ولد و لم تکن له صاحبة و خلق کل

شی و هو بکل شی علیم.

ذلکم الله ربکم خالق کل شی فاعبدوه و هو علی کلشی وکیل

صافات ۱۵۲ تا ۱۶۰ - فاستفتهم الربک البنات و لهم البنون - ام خلقنا الملائكة انا و

هم شاهدون - الا انهم من افکهم لیقولون و لدالله و انهم لکاذبون - اصطفی

البنات علی البنین - مالکم کیف تحکمون - افلا تذکرون - ام لکم سلطان مبین

- فأتوا بکتابکم ان کنتم صادقین - و جعلوا بینه و بین الجنة نسباً و لقد

علمت الجنة انهم لمحضرون - سبحان الله عما یصفون الا عباد الله المخلصین.

انبیاء (۲۱ تا ۲۹) - و له من فی السموات و الارض و من عنده لایستکبرون عن

عبادته و لایستحسرون... ام اتخذوا الهة من الارض هم ینشرون - لو کان فیهما

الهة الا الله لفسدتا فسبحان الله رب العرش عما يصفون - لا يستل عما يفعل و هم يستلون - ام اتخذوا من دونه الهة قل هاتوا برهانكم... و ما ارسلنا من رسول الا نوحى اليه انه لاله الا انا فاعبدون - و قالوا اتخذ الرحمن و لداً سبحانه بل عباد مكرمون. لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون - يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و لا يشفعون الا لمن ارتضى و هم من خشيته مشفقون - و من يقل منهم انى اله من دونه يجزيه جهنم كذلك يجزى الظالمين.

زمر (٢ تا ٥) انا انزلنا اليك الكتاب بالحق فاعبد الله مخلصاً له الدين - الا للذين الخالص و الذين اتخذوا من دونه اولياء ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى ان الله يحكم بينهم فيما هم فيه يختلفون ان الله لا يهدى من هو كاذب كفار - لو اراد الله ان يتخذ و لداً لاصطفى مما يخلق ما يشاء سبحانه هو الله الواحد القهار.

مؤمنون (٩١) ما اتخذ الله من ولد و ما كان معه من الهة اذا لذهب كل اله بما خلق و لعلا بعضهم على بعض سبحانه الله عما يصفون

زخرف (٨١) قل ان كان للرحمن ولد فانا اول العابدين سبحانه رب السموات و الارض رب العرش عما يصفون... و هو الذى فى السماء اله و فى الارض اله و هو الحكيم العليم. و لا يملك الذين يدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق و هم يعلمون.

بقره (١١٦) قالو اتخذ الله ولد سبحانه بل له ما فى السموات و الارض كل له قانتون يونس ٦٨ قالو اتخذ الله و لداً سبحانه هو الغنى له ما فى السموات و ما فى الارض ان عندكم من سلطان بهذا، اتقولون على الله ما لا تعلمون

اسراء (١١١) قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن اياً ما تدعوا فله الاسماء الحسنى... و قل الحمد لله الذى لم يتخذ ولداً و لم يكن له شريك فى الملك و لم يكن له ولى من الذل و كبرة تكبيراً.

كهف (٤) و ينذر الذين قالوا اتخذ الله و لداً، ما لهم به من علم ولا لابائهم كبرت كلمة تخرج من افواههم ان يقولون الا كذباً.

مريم (٨٨) و قالوا اتخذ الرحمن و لداً - لقد جئتم شيئاً ادا - تكاد السموات يتفطرن منه و تنشق الارض و تخراج الجبال هذا ان دعوا للرحمن و لداً. ما ينبغى للرحمن ان يتخذ و لداً - ان كل من فى السموات و الارض الا اتى الرحمن عبداً.

فرقان (٢) الذى له ملك السموات و الارض و لم يتخذ و لداً و لم يكن له شريك

فى الملك و خلق كل شى فقدره تقديراً - و اتخذوا من دونه الهة...

زمر (٤) لو اراد الله ان يتخذ ولدا لا صطفى مما يخلق ما يشاء سبحانه هو الله الواحد القهار.

جن (٢ و ٣) ... و لن نشرك بربنا احدا - و انه تعالى جد ربنا ما اتخذ صاحبة و لا ولداً

نساء (١٧١) ... و لا تقولوا ثلثه انتهوا خيرا لكم - انما الله اله واحد سبحانه ان يكون له ولد - له ما فى السموات و ما فى الارض و كفى بالله وكيلاً  
 مريم (٣٥) ما كان لله ان يتخذ ولدا سبحانه اذا قضى امراً فانما يقول له كن فيكون.

ضميمه (٢) اعتراض مشركين به واحد بودن خدا

اجعل الاله الها واحدا ان هذا لشى عجاب

اعراف (٧٠) قالوا اجئتنا لتعبد الله وحده و نذر ما كان يعبد اباؤنا...

اسراء (٤٦) و اذا ذكرت ربك فى القرآن وحده اشمازت قلوب الذين لا يؤمنون بالاخرة مؤمن (١٢) ذلكم بانه اذا دعى الله وحده كفرتم.

جن (١٩ و ٢٠) و انه لما قام عبد الله يدعوه كادوا يكونون عليه لبداء - قل انما ادعوا ربى

و لا اشرك بربى احداً.